

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

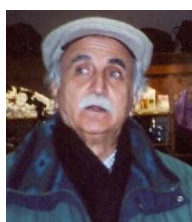
www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: گرامی یاد کبیر توخی
مرتب و ویراستار: احمد پوپل
۰۵ می ۲۰۲۱



گرامی یاد کبیر توخی

خاطرات زندان

جلد پنجم- ۲۷

(شمه ای از جنایات سوسیال امپریالیزم شوروی و مزدوران خلقی، پرچمی و خادی آن در زندان مخوف پلچرخ)



افشای بیرحمانه جنایات
سوسیال امپریالیزم شوروی
در زندان پلچرخ و خارج از
آن و مقایسه آن با جنایات
امریکا در زندان های
افغانستان و عراق و خارج
از آن ، امر خوبی است در
جهت ارتقای سطح آگاهی
سیاسی مردم افغانستان
و برپایی یک مبارزه
مترقی و مردمی علیه تجاوز
امپریالیزم جنایتکار امریکا
و شرکاء .

۴۹ - بعد از سالها استاد دوست و اعضای رهبری ساوو باهم دیدند

استاد دوست عضوی از سازمان اخگر [اولین گروه زندانیان اخگر که بعد از کودتای ننگین ۷ ثور ۱۳۵۷ خلقی ها دستگیر شدند در زندان حماسه آفریدند؛ اما زندانیان گرفتار شده این سازمان بعد از تجاوز شوروی در تلویزیون دولت دست نشاندۀ مصاحبه کرده دولت مزدور و ارتش شوروی را تأیید کردند]. استاد صالح از سازمان پیکار [که بعد از تجاوز قوای سوسیال امپریالیزم شوروی به افغانستان با تمام زندانیان سازمان پیکار (و با شماری دیگر از تفاله های مربوط به سایر سازمانهای های چپ انقلابی) تسلیم شدند، همه منسوب به نسل دومی شعله جاوید بودند؛ همچنان شماری از خادی های نفوذی مثل تیمور کاراته باز و شماری از تسلیمی های همکار با اطلاعات زندان مثل استاد صدیق معروف به «صدیق شکم کته» و شماری از زندانیان چپ انقلابی که مدت حبس هایشان تعیین شده بود، در منزل سوم در چهار اتاق عمومی رو به روی هم زندانی بودند. از جمله اینها فقط رفیق استاد دوست که یک تن از کمونیست های پا برجا و تسلیم ناپذیر و بی پروای سازمان اخگر بود، برای دیدن رفقای رهبری ساوو (در وقت نوبت تشناب) به اتاق محصلین آمد، تا از آنان دیدن کند.

در نوبت تشناب رفتن، سرباز شوروی زندانیان را به نوبت اجازه می داد تا به تشناب هائی که در درون کوته قفلی های همان دهلیز بود، بروند. استاد دوست توانست به شکلی از منزل سوم در جریان «نوبت تشناب» و یا نوبت کانتین وارد اتاق ما شود. اتفاقاً نوبت تشناب ها رو به اتمام بود که استاد دوست وارد اتاق محصلین شد. همین که چشمش به رفقای رهبری افتاد، به طرفی که رفقاء هریک بهمین، مسجدی، توخی، فتاح و دود، غریز انجنیر رحمت و ... نشسته بودند آمده و با هر رفیق بغل کشی و جور بخیری نمود. رفقاء همه به خصوص رفیق بهمین و رفیق مسجدی با گرمجوشی و صمیمیت زیاد و رفیقانه با استاد دوست برخورد کردند که مایه مسرت وی گردید.

در جریان صحبت، رفقاء از گذشته ها یاد کردند و خاطرات تلخ شیرین مبارزاتی آن سالهای افتخار آفرین را - در جلسه ها و گردهمانی ها و تظاهرات در پوهنتون کابل و جاده ها و فابریکه ها و بسا جاهای دیگر با هم در میان گذاشتند.

استاد دوست در خلال صحبت هایش از این که استاد صالح عضو کمیته مرکزی سازمان تسلیم شده پیکار هم در منزل بالا زندانی است؛ سخنی به میان آورد ... رفیق بهمین به استاد دوست گفت: «با تأسف رفیق صالح با آن که در هنگام استفاده از تشناب [زندان صدارت] برایم قول داد که از حضورم به سمت نماینده ساوو در جلسه مشترک به مستنطق چیزی نمی گوید؛ مگر قول و قرارش را شکست. زمانی که یکی از مستنطقین به من گفت: "تو هم در جلسه مشترک به سمت نماینده سازمان ساوو اشتراک کرده بودی" من گپش را رد کردم. مستنطق گفت: "اگر شاهد آوردیم که بالایت شهادت بدهد چه می گوئی؟". آنگاه لطیف شریفی به یکی از مستنطقین اشاره کرد. لحظه ای بعد مستنطق استاد صالح را به سلول آورد. لطیف شریفی در باره اشتراک در جلسه مشترک از وی پرسید، استاد گفت "بلی بهمین به نمایندگی از ساوو آمده بود". من باز هم اشتراک در آن جلسه را بشدت رد کردم. رفیق بهمین در حالی که با دست به چشمش اشاره کرد به استاد دوست گفت: «کم مانده بود که مستنطقین در زیر مش و لگد چشمم را کور کنند». استاد دوست تأسفش را در این مورد ابراز نموده اظهار داشت «از رفیق صالح در زندان تحرکی دیده نمی شود. فقط بیشتر در مورد گذشته ها حرف می زند ... روز گذشته از این رفیق خواستم که بیا برویم رفقای رهبری ساوو را ببینیم. گفت "باشد به کدام فرصت دیگر"». استاد دوست به ادامه صحبتش چنین گفت: «راجع به تیمور چیزی هائی در زندان بین رفقاء گفته شده، مگر وی خودش را مقصر نمی داند ...». رفیق بهمین باخشمی که در چهره صدمه دیده اش نمایان شد، جمله استاد دوست را بریده چنین گفت: «بانث، این خاین سر مدفوع خود لچک می زنه. سر تمام اعضای مرکزی ساوو شهادت داد. رفیق دوست توجه داشته باشی که این خاین دیگر در جنبش نباید جای داشته باشد». هیچ گاهی در نزدیکی

و همسویی مبارزاتی نه من و نه کدام رفیق دیگر و در هیچ شرایطی از زبان رفیق بهمن چنین حرفی را در مورد کدام شخص ناباب نشنیده بودیم. رفیق صحبت بیشتر در مورد تیمور را لازم ندیده می خواست از استاد دوست در مورد وضع رفقای اخگر چیز های بپرسید... [*]

در لحظه ای که رفیق بهمن در مورد تیمور پنجشیری حکمش را در حضور یک جمعی از رفقاء صادر کرد، به یکبارگی، نقد تلویحی و محتاطانه رفیق بهمن از من به خاطر خادی گفتن تیمور و درخواست اخراج هر چه زودترش از سازمان در ذهنم متبادر شد [**]

از همین سبب بی درنگ وارد صحبت شده گفتم: « ببین رفیق نظر قاطع را در مورد خادی بودن تیمور و اخراج هر چه زودترش از سازمان را رهبری نپذیرفت ! ». رفیق با مهربانی و آرامی همیشگی در جوابم چنین گفت: « اونه خو دیگر هایش را به گفتت کردیم ».

رفیق بهمن بعداً از استاد دوست در مورد وضع سیاسی مبارزاتی رفقای اخگر چیز های پرسید رفقاء گرم صحبت بودند که نوبت تشناب بعدی رسید. استاد رویش را به طرف رفیق بهمن و استاد مسجدی نموده گفت « رفقاء بسیار خوش شدم که بعد از سالها باهم دیدیم. بروم که وقتش رسیده؛ آنگاه با رفقاء خدا حافظی کرده به نزدیک دروازه اتاق رفت و بعد از مدتی انتظار از اتاق خارج شد زمانی که استاد دوست اتاق را ترک کرد رفیق بهمن گفت: « ما در آن سالها رفیق دوست محمد را « دوستی» می گفتیم. رفیق خوب و بسیار مهربان و باورمند به جنبش است. ».

همان شب و یا روز دیگرش که نزدیک رفیق بهمن (در میان ازدحام زندانیان) در راهرو دهلیزک منتظر نوبت تشناب ایستاده بودم، نجیب خاین هم کمی دورتر از ما از میله آهنی دروازه گرفته پیهم به سرباز شوروی می گفت که چرا دروازه را باز نمی کند. رفیق بهمن که متوجه نجیب شد چنین گفت: « ای خاین را دو شب در خاد برده بودند، از موضوع فقط به « سرسفید » (داکتر هادی محمودی) گفته بود. سرسفید هم از موضوع دو شب بودن این خاین در خاد چیزی به من و " پیاده گرد " [اشاره به رفیق مسجدی که همیشه ترجیح می داد کمتر از وسایط نقلیه استفاده نماید و با پای پیاده مسافه های دور را هم طی نماید] نگفت. بعداً از زد و بندش با خاد خبر شدیم دروازه در حال باز شدن بود، رفیق بهمن گفت: « باشه در یک وقت مساعد باز در موردش گپ می زنیم » .

سمندر پنجشیری - خلقی - که به نهاد های استخباراتی (کام و اکسا و خاد) خدمت نموده بود، از روزی که در اتاق محصلین آورده شد، توشک وی در دهلیزک پهلوی دروازه همیشه بسته پهن شده بود. این جاسوس می کوشید رفقای ساوو و سایر رفقای چپ انقلابی را از دور و نزدیک تحت نظر داشته باشد. قبل از آمدن رفقای مرکزی به تنهایی به محاکمه برده شده بود. گزارشات خود را از زندان پلچرخی، رویا روی به آمرانش در خاد داده بود. زمانی که از جایش بلند شده می خواست به بهانه ای از اتاق خارج شود، همین که چشم به این جاسوس افتاد، وی را به رفیق بهمن معرفی نمود. رفیق بهمن در همان روز رحمانی صاحب را توظیف نمود تا سمندر پنجشیری را تحت نظر داشته باشد (رحمانی صاحب بعدها از موضوع تعقیب نمودن سمندر به من گفت).

۵۰ - کار ناتمام دفاعیه هایمان را به یکبارگی از سر گرفتیم !

شام نزدیک شده بود « نماینده دلگی» ها برای آوردن قره وانه شب آمادگی گرفتند. سر انجام « غذای بخورو نمیر» شب را آوردند. مدتی از صرف غذا نگذشته بود که سر دسته سربازان - ازبیک شوروی - با عجله وارد اتاق شده اعضای

ساوو را مخاطب قرار داده گفت « فردا برای رفتن به محاکمه تیار باشید ! ». بعداً از اتاق خارج شد. سرباز نگفت که به کدام ساعت فردا ما را به زندان صدارت انتقال می دهند!

رفقاء هریک به فکر جمع و جور کردن ورقه های خود افتادیم. تو گوئی همین امشب همه را برای محاکمه به زندان صدارت انتقال می دهند! موضوع دفاعیه بار دیگر مطرح شد. همه دفاعیه هایشان را از جیب کشیده به باز خوانی آغاز کردند. رفیق بهمن، که فاکولته حقوق و علوم سیاسی را به اتمام رسانیده و در وزارت عدلیه کار می کرد، رویش را به طرف استاد مسجدی نموده چنین گفت: « رفیق! نظر من این است تا دفاعیه ما متن حقوقی - سیاسی داشته باشد. ما با روحیه ستیزه جوئی نباید به دفاع برخیزیم. روی احتمال حبس هم باید حساب کنیم. احتمال زنده ماندن و مدت حبس را در زندان سپری کردن و بعداً رها شدن، ابدأ برای زندگی شخصی نبوده؛ بلکه برای امر تداوم مبارزه بعد از رهایی از زندان می باشد. مستنطقین از این که بعد از اتمام دوره تحقیق نتوانسته بودند از من اعتراف بگیرند و به عضویت و هویت سازمانی ام پی ببرند و با تطبیق انواع شکنجه، عاجز و شرمند شده بودند، بعد از پایان دوره تحقیق و اشکال شکنجه های وحشیانه تحت نظر روسها، برای این که اعتراف نکردن و تمسخر نمودن مستنطقین، قهرمان بازی تلقی نگردد، به یکبارگی تصمیم گرفتم برای آشکار کردن هویت مبارزاتی و نقشم در سازمان، برای نخستین بار گپ بزنم. صحبت کردم، اگر از یک جانب سبب شرمندگی و سرافگندی مزدوران خواهد گشت، از جانبی دیگر مایه خوشی توأم با تعجب مستنطقین و بادران روسی شان خواهد گردید. ». رفیق مسجدی که با دقت سخنان رفیق بهمن را می شنید، بعد از لحظاتی بی درنگ سرش را با علامه عدم توافق تکان داد و نقطه نظرش را در این زمینه چنین ابراز نمود: «نه رفیق! من از چگونگی دوره تحقیق و شکنجه های وحشیانه و نقشه مند روسها به طور قطع به این نتیجه رسیده ام که به دستور « کرملین » روسها اعضای مرکزی سازمان را اعدام می کنند. من به نوشتن دفاعیه حقوقی - سیاسی موافق نیستم. باید حملات به این وطن فروشان خاین بسیار شدید و ضربتی باشد! ». رفیق بهمن گفت: « من بیشتر از این چیزی نمی گویم هر طوری که خودت لازم می دانی بنویس! ».

بعد از مدتی خاموشی رفیق بهمن گفت: باید دفاعیه تمام رفقاء را بخوانیم تا از تقابل میان دفاعیه رفقای هم حلقه و برخی موضوعات مبارزاتی جلوگیری شده هماهنگی به میان آید. البته رفقائی که نخواهند دفاعیه هایشان شنیده شود، و یا شیوه نگارش آن تصحیح گردد و یا تغییراتی در آن داده شود، هر طوری که خودشان لازم می بینند همانطور بنویسند.

من وضع خصمانه نجیب را با رفقاء بهمن و استاد مسجدی و لطیف محمودی که با نجیب گپ نمی زدند مطرح کرده از آنها خواستم تا بایکات علیه نجیب را بشکنند، در غیر آن مشکلاتی بیشتر در محاکمه به بار خواهد آورد. رفقاء پذیرفتند. رفیق بهمن به من گفت که خبرش کنم تا اینجا بیاید. از جایم برخاسته به طرفی که نجیب نشسته بود رفته چنین گفتم: «بیا که رفقاء تو را خواسته اند ! ». چهره گرفته نجیب باز شد و لبخند شغف بر روی لبان کبودش نمایان گشت. بی درنگ از جایش بلند شده با من به طرفی که رفقاء نشسته بودند، آمد و بعد از سلام نشست. رفیق بهمن بار دیگر در رابطه با چگونگی نوشتن دفاعیه حقوقی - سیاسی رفقاء مطالب ضروری را مطرح کرد. یکی - دو تن رفقائی که در نزدیکی ما نشسته بودند در زمینه توافق کردند. رفیق بهمن در اخیر افزود « حالا من نزد سایر رفقاء می روم و موضوع را با آنها در میان می گذارم ».

رفیق بهمن در کنج شمال غربی اتاق که توشک های رفقای ساوو پهن شده بود رفت. رفقاء همه از جا هایشان بلند شدند، آنگاه همه با هم نشستند. رفیق بهمن بعد از مدتی صحبت با رفقاء دوباره به جایش برگشت. در همان شب رفیق بهمن دفاعیه چند تن از اعضای سازمان را خواند و در زمینه نظرات اصلاحی اش را ارائه نمود.

زمانی که من دفاعیه خود را با رفیق بهمن و رفیق مسجدی خواندم. رفیق مسجدی گفت « رفیق لطیف و من به مستنطق گفته بودیم کمیته مرکزی سازمان پیشنهاد عضویت توخی را به سازمان داده بود ولی ما به خاطر داشتن مریضی شدید «مایگرن» که زیر تداوی بود عضویت وی را نپذیرفته بودیم. رفیق مسجدی گفت: همانطوری که رفیق از عضویتش در سازمان انکار کرده به رویه همین نظرش باید دفاعیه اش را بنویسد ». من جریان برخورد با رفیق فتاح و پاره کردن دفاعیه و گپ جبران صاحب را به رفقاء گفتم. رفیق بهمن چنین گفت « جبران کاری درستی کرده با چنین دفاع توهمین آمیز به این دولت مزدور حتماً اعدام می‌شود. در هر صورت همین چند سطر که نوشته ای کافی است » حدود ۵ ساعت را خواندن دفاعیه های رفقاء احتوا کرده بود. چون ساعت ۱۲ شب نزدیک شده بود بقیه را رفیق برای روز بعد گذاشت.

شاید رفقاء بعد از مدتی « چُرت و سودا زدن » درمورد دفاعیه و روز محاکمه شان خوابیده باشند. صبح که شد، به جمع و جور کردن اسباب و اثاثیه مختصر خود پرداختیم و به روال معمول چای صبح را صرف کردیم. بعداً مانند شب گذشته رفیق بهمن کار تصحیح و تغییر دفاعیه ها را آغاز نمود. سرگرم کار بالای دفاعیه ها بودیم که نوبت آوردن « قره وانه » چاشت رسید. چند تن زندانی از اتاق خارج شده بعد از مدتی با «قره وانه» های دست داشت وارد اتاق شدند. نان چاشت را رفقاء با عجله صرف کردند و کار تصحیح دفاعیه هایشان را از سر گرفتند . . . ادامه دارد

=====

[*] - من که "تیمورد پنجشیری" را من حیث مسؤولش در دو - سه بار دید وادیدم شناسائی کرده به هویت اصلی وی پی برده، نظر قاطع خود را در مورد اخراجش از سازمان توسط استاد مسجدی به کمیته مرکزی انتقال داده بودم که با تأسف رهبر سازمان (داکتر هادی محمودی) با ساده اندیشی و خوشبآوری همیشگی (!؟) این نفوذی خاد را با مهربانی تبرئه کرد. در مورد تیمور نصرتی (تیمور پنجشیری) در « خاطرات زندان » جلد چهارم از صفحه ۱۱۰ تا صفحه ۱۱۹ به طور مفصل نوشته ام]

[**] - یک روز رفیق بهمن با تأثیری آمیخته با اشاره محتاطانه (تلویحاً) درمورد خادی نبودن تیمور پنجشیری و این که من در مورد وی دچار اشتباه شده ام چنین گفت: « همان رفیق ما، نی، همان رفیق ما که خودت با او کار می کردی در وقت یخش شبنامه گیر افتاد ». حیرت بی سابقه ای به من دست داد؛ زیرا از کاربرد « نی » در جمله رفیق بهمن سریعاً استنباط کردم که اشاره رفیق بهمن به برداشت من در مورد تیمور پنجشیری مبنی بر جاسوس بودنش می باشد. و دلیل جاسوس نبودنش (در وقت یخش شبنامه گیر افتاد) را هم تذکار داد]